

گفت و گو، اخلاق و مدارا

محمد رضا نیکفر



○ آیا برخورد خشونت‌آمیز تمدن‌ها راهی است که پیشرفت جهان متکثر امروز قرار دارد؟

تا بی‌گمان برخورد فرهنگها و حوزه‌های فرهنگی گوناگون در اخلاق، ترقی نیست و یکم میلادی تفاوتی اساسی با گذشته دارد و با هم‌اندیشان کرده که از نشاط و زندگیها و نیز تقابل و رویاروییها، با هم برخورد می‌کنند و میدانند که امروز ما شاهد آن هستیم، سابقه نداشته است. با گفته پیداست که پیشرفت سرسام‌آور نگاه بی‌رویه چشم‌انداز و گسترش وسایل ارتباط جسمی، بویژه رشد و تکثیر و پیدایش انواع اطلاعاتی، و همچنین افزایش جمعیت و افزایش نیازها و گسترش نیازهای قومی، جهان را در استیلا و وسیع کردن کرانه و پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را پدید آورده و طیاً حل مسائل و مشکلات را نیز به همین نسبت دشوار کرده است. با فروپاشی نظام کمونیستی و با پیدایش پدیده‌های ترسناک و کنار جهان که با هدف حفظ منابع ملی و استیلا و برخورد فرهنگی در حال گسترش است، چه‌بیهوده جهان تغییر کرده و در تقابل و موازنه قدرت نیز جهان‌های ملی صورت گرفته است. امروز بر اینها، پیامدهای فرزند جهانی شاید نتواند

بررسی اخلاق شناسانه حد مدارا

محمد رضا نیکفر*

شفافیت مطلق دارد، یعنی چیزی در آن پنهان نمی‌ماند و تصور کن که در آن هر کار تو سرمشقی می‌شود و همه بدان به چشم قانون می‌نگرند.» از همه این تقریرها برمی‌آید که قاعده پایهای اخلاق، اساس را بر این می‌نهد که نهاد تأمل‌ورز آزاد است، چون خود - رهبر است می‌تواند قانونگذار باشد. بر مبنای قاعده همگانی‌سازی می‌توانیم بگوییم: با دیگران باید دست کم تا آن حد مدارا کنیم که از آنها می‌خواهیم دست کم تا آن حد با ما مدارا کنند. این سخن از دو قسمت تشکیل شده است. قسمت اول با «مدارا کنیم» مشخص می‌شود و قسمت دوم با «می‌خواهیم». مدارا می‌کنیم و می‌خواهیم مدارا کنند. اگر بگوییم مدارا کنند تا مدارا کنیم، با اینکه به لحاظ مصلحت و منفعت فردی بر مرکزیت و رهبریت خود تأکید می‌کنیم، اما نه خود - رهبر بلکه دگر - رهبر هستیم، و بر پایه آنچه گفته شد روا نیست خواسته خود را اخلاقی بدانیم. «مدارا کنیم» یعنی کنش خودانگیخته، باید بر «می‌خواهیم»، یعنی خواستن و فراخواندن و چشمداشت پیشی گیرد.

معمولاً کمتر کسی می‌گوید که مخالف مداراست. مخالفان مدارا نیز ممکن است بسی سخنان زیبا و دلنشین اندر بایستگی مدارا بگویند. اختلاف بر سر «قاعده همگانی‌سازی» مداراست. بی‌مدارایان مدارا را فقط در محدوده خودبها روا می‌دانند و دگراندیش و دگریاش را خارج از دایره رحمت قرار می‌دهند. اما در مقابل انتظار دارند همه با خود آنان مدارا کنند. این تناقض را معمولاً این‌گونه حل می‌کنند که برای خود حقی ویژه در نظر می‌گیرند. تصور می‌کنند و می‌کوشند این تصور را ایجاد کنند که

○ بررسی اخلاق شناسانه پرسش «حد مدارا در مقابل جریانهای خشونت‌گرا تا کجاست؟»

● جریان خشونت‌گرا جریانی است فاقد مدارا، بنابراین از پرسش از پی «حد مدارا در مقابل جریانهای خشونت‌گرا» این پرسش رامی‌سازیم که: حد مدارا در برابر بی‌مدارایان کجاست؟ در جست‌وجوی پاسخ نظری مدارا آمیزی برای این پرسش برمی‌آیم که به خودی خود چیزی در مورد حد عملی نمی‌گوید، یعنی تعیین نمی‌کند که در عمل باید در کجا مرز کشید. اما پاسخ عملی اگر بخواهد پاسخی مدارا آمیز باشد و اخلاقی را که مدارا ارزش پایهای آن است پایمال نکند، باید از اصولیت سرنپسجد. در زیر می‌کوشیم با تحلیلی منطقی راهی به این اصولیت بیابیم.

منشی بر پایه مداراست و می‌تواند مدعی شود که متکی بر اخلاقی است که هدف آن برقراری رابطه‌ای مدارا آمیز میان انسانهاست که از خواست مدارا قاعده‌ای همگانی بسازد. برای ساختن چنین قاعده‌ای باید به «قاعده اخلاقی همگانی‌سازی» پایبند بود، قاعده‌ای که شایسته است پایبندی به آن پایبندی به اخلاق نام گیرد. «قاعده همگانی‌سازی» را می‌توان چنین بیان کرد: «گرداری را از نظر اخلاقی برحق بدان که بتوانی از آن قاعده‌ای همگانی بسازی.» این قاعده قاعده‌ای است تأملی، یعنی مستقیم به عمل راه نمی‌برد و کار آن تأمل اخلاقی بر عمل و قالبهای هدایت‌کننده عمل است. آن را به شکلهای دیگری نیز می‌توانیم تقریر کنیم: «آنجایی که برکارهای خویش تأمل می‌کنی، خود را به عنوان موجود آزاد خردمندی در نظر گیر» یا «آنجایی که برکارهای خویش تأمل می‌کنی، تصور کن که در جهانی زندگی می‌کنی که

راهکارهای سنتی اقتصاد بازار را بی اثر می کند، بلکه بحرانهای اقتصادی ناشی از آن در برخی کشورها باعث بروز ناآرامیهای اجتماعی و تنشهای سیاسی خشونت آمیز شده است. در واقع تمام این عوامل جهان را در شرف تغییر و تحولی بنیادین و عظیم قرار داده است که در دو دهه اخیر کمابیش شاهد آنیم. از این رو پدیده ای است که در اولین دهه گریکها و برعکس دهه ها، در جوامعی که به دلایل گوناگون آماده گنجینه های عظیم منابع انسانی و طبیعی فرهنگی و تکنولوژیکی در اختیار دارند، در صورتی که سیاستهای توسعه ای و اقتصادی آنها در جهت توسعه و پیشرفت این منابع انسانی و طبیعی در راستای رفاه و پیشرفت مردم باشد، پیشرفته همواره با شدت و گه در زمان به تریون و تریون دلار می تواند پدید آید که حکایت عملهای نوام با ترس و شکیبایی ناکامی و بی اعمال شهر آمیز و خشونت آمیز بین انسانها است. این امر در کشورهای توسعه نیافته به نسبتاً میزان فرهنگی و تکنولوژیکی گوناگون، بلکه در محدوده فرهنگی خاصی نیز امکان بروز دارد. بیانی دیگر، اگر آبهای فرهنگی و خطوط گسل، با پیچیدگیهای سیاسی چشمگیر و شهری که ممکن است به دلایل خشونت آمیز و جنگی شروع هم میان فرهنگها و هم ورود فرهنگها می شود.

آید. در نوع اخیر، متغیر و چالش نه میان دو فرهنگ مختلف، که رویارویی و تقابل میان دو یا چند نگرش و بینش و جهان بینی متفاوت در مجموعه فرهنگی واحدی است. این امر بویژه در سواحل بحر عمان گذار که تقابل و تعارض میان نیروهای اجتماعی مستقر و متغیر از یک سو و نیروهای اصلاح طلب و متجدد از سوی دیگر در این منطقه به چشم می خورد. مجموعه متغیر و طبیعتاً درگیرهای اجتماعی و فرهنگی در این منطقه در حال حاضر به پاری این نظریه بر می آید که در این منطقه در حال حاضر در راستای توسعه و پیشرفت این منابع انسانی و طبیعی در راستای رفاه و پیشرفت مردم باشد، در جهت توسعه و پیشرفت این منابع انسانی و طبیعی در راستای رفاه و پیشرفت مردم باشد. زیرا فرایند شکل گیری جامعه مدنی، آن هم در جامعه ای پرتحرک و جوان بود. این امر بویژه در عمان گذار از ساختاری اقتداری به ساختاری مدنی بر می آید. این امر بویژه در عمان گذار از ساختاری اقتداری به ساختاری مدنی بر می آید. این امر بویژه در عمان گذار از ساختاری اقتداری به ساختاری مدنی بر می آید. این امر بویژه در عمان گذار از ساختاری اقتداری به ساختاری مدنی بر می آید. این امر بویژه در عمان گذار از ساختاری اقتداری به ساختاری مدنی بر می آید.



خودشان از سرشت ویژه ای هستند، از نژاد خاصی هستند، از آسمان آمده اند، یا شخصیت فوق العاده ای دارند. آنها به بیماری روانی خود شیفته گدی چارند. نفرت از دیگران پیامد طبیعی این بیماری است. کسی که به آن مبتلاست نمی تواند واقعیت جهان را ببیند، قادر نیست درنگرد که دیگران نیز ارزشها و دستاوردهای خود را دارند، جایی در این جهان دارند و جهان بی آنها جهان نیست. خود شیفته متغیر از دیگران به دگرآزاری می گوید. تصور می کند دیگران جای او را تنگ کرده اند. گمان می کند با بی ارزش کردن دیگران ارزشهای او جلوه شایسته ای خواهند داشت، همه به وجود آنها پی خواهند برد و به بزرگداشت آنها خواهند پرداخت. او مدام می گوید که: مرا بستانید، یا دست کم با من مدارا کنید، اما نخواهید من با شما مدارا کنم، آخر من از سرشت ویژه ای هستم! مخالف مدارا در جایی که از دیگران مدارا می طلبد، خود را افشا می کند. نشان می دهد که به ارزشهای ثابتی پایبند نیست. هنگام طلب مدارا درمی نگرد که کدام ارزش عمومی ای وجود دارد که بتوان با توسل به آن از کسی خواست بر اساس پایبندی به آن با وی مدارا کند. در این هنگام به نظر می رسد که به وجود ارزشهایی جهان گستر اعتقاد دارد. می گوید: چرا کسانی چون مرا آزاد نمی گذارید؟ در اینجا ظاهراً به ارزشی به نام آزادی معتقد است و خواهان آزادی همگانی است. در مقابل اگر بگویید به همان سان که برای خود آزادی می خواهی برای دیگران نیز آزادی بخواه و به دیگران نیز آزادی بده، رو ترش می کند و پر خاش می جوید. و این نشان می دهد که او در هنگام توسل به ارزشهای عمومی دروغ می گوید. او فقط به خود می اندیشد.

خود شیفته بی مدارا برای خود حق ویژه ای در نظر می گیرد، خود را مستثنی می کند، ممکن است از لزوم مدارا با همه دم زند، اما همواره دلیل و بهانه ای دارد تا کس و کسانی را از دایره شمول مدارا مستثنی کند. هدف از توصیف منش چنین کسی برانگیختن آگاهی، برعکس این قضیه، در راستای موضوع اصلی بحث است: آیا این خطر وجود ندارد که در حالت محدود کردن قاعده همگانی مدارا به این دلیل که کسانی که در آن سوی حد گذاشته می شوند مخالف مدارا هستند، خود بی مدارا باشیم یا شویم؟ آیا حق داریم هم از همه روایی مدارا سخن بگوییم و هم استثنا را در نظر بگیریم، آن هم به نام مدارا و شاید به بهانه مدارا؟ آیا پرسش «حد مدارا در برابر بی مدارایان» برانگیخته تناقضی نیست؟ برای حل مشکل باید در مورد قاعده عمومیت مدارا بیشتر اندیشه ورزیم و به توصیه هگل گوش کنیم که گفته است در چنین موردهایی باید کاری کنیم که استثنا در دل قاعده جا گیرد، استثنا معمولاً مشخص است و قاعده کلی، گنجاندن استثنا در دل قاعده تبدیل «کلی انتزاعی» به «کلی مشخص» است. به عمومیت مطلق قاعده مدارا شک می کنیم: آیا با همه باید مدارا کرد، آیا باید هر چیزی را تحمل کرد و حتی روا دانست؟ روا داشتن هر چیز و مدارا با هر کس نه نشانه روش و منش روادار، بلکه نشانه حماقت است و حماقت بنا بر تعریف کانت نداشتن نیروی داوری است. احق کسی نیست که نمی داند یا کم می داند، بلکه کسی است که خوب و بد را از هم تشخیص نمی دهد، یعنی نمی تواند داوری کند که این چیست و آن چیست. اخلاق، بی داوری ناممکن است، پس هیچ قاعده اخلاقی نمی تواند از ما

بخواهد دآوری نکنیم، پس قاعده مدارا نیز نمی تواند سرکوبگر نیروی دآوری باشد. حکومت‌های استبدادی برای اینکه تحمل پذیر شوند، برای اینکه مردم با مدارا با آنها رفتار کنند، می‌کوشند نیروی دآوری را در مردم بکشند، با سانسور، با دروغ‌پراکنی، با سیاست‌های به اصطلاح ارشادی دستگاه ایدئولوژیک. نیروی دآوری که کشته شد، وضع قابل تحمل می‌شود. مستبدان می‌گویند: قضاوت نکنید، مدارا کنید، همه چیز را تحمل کنید. درست به این خاطر است که به روزنامه و کتاب و اندیشه و اندیشمند حساسند. وقتی روشنفکری را می‌کشند، می‌خواهند نیروی دآوری را بکشند. می‌کشند تا وضع قابل تحمل شود!

پس نباید همه چیز را تحمل کرد، با همه مدارا کرد و هر کردار و گفتاری را روا دانست. پس شاید خطا باشد اگر از مدارا قاعده‌ای عمومی بسازیم. اکنون گویا به جایی رسیده‌ایم که در آن نیروی دآوری و قاعده عمومی مدارا در برابر هم قرار دارند. باید موضوع را بیشتر بکاویم. به نام نیروی دآوری به لزوم محدودیت مدارا رسیدیم؟ آیا نباید از سمت دیگر نیز محدودیتی ایجاد کنیم و بگوییم نیروی دآوری نیز باید چنان شود که قاعده مدارا را پس نزند؟ منظورمان از دآوری چیست؟ وقتی می‌گوییم که مخالف محدود کردن آنیم، آیا بر سر آنیم که خود را مرکز جهان اعلام کنیم و بگوییم ما باید حاکم باشیم، یعنی قضاوت کنیم و حکم دهیم که چه چیزی خوب و چه چیزی بد، چه چیزی زیبا و چه چیزی زشت و چه چیزی درست و چه چیزی نادرست است؟ اگر چنین باشد، بحق باید گفت که نیروی دآوری قاعده مدارا را بر نمی‌تابد. اگر کسی که این سان خودمحورانه دآوری می‌کند دم از مدارا زند، منظورش تنها این است که: روا دارید که پندار من حاکم باشد. اگر در این راستا رویم، از مداراطلبی دروغین مستبدان، که در بالا پتیارگی آن را بازگشودیم، سردر می‌آوریم. این نیروی دآوری اما فقط در ظاهر خود نامحدود است، بهتر است بر آن خودرایی نام

نهیم و محدوده آن را زاویه تنگ نگرش خود به جهان دانیم. نیروی دآوری در صورتی گسترده است که توانایی آن را داشته باشد که از بسیاری از زاویه‌ها به جهان بنگرد و از نگرگاه‌های گوناگون دآوری کند. برای گسترده بودن باید نگرش و رویکردی عادلانه داشته باشد، باید بداند که جهان از آن همه است، جهان میان همگان تقسیم شده است و جهان در اصل چیزی جز این تقسیم‌شدگی نیست. عدالت آگاه بر قسمت‌شوندگی جهان را انصاف نام می‌نهد. در این مفهوم دوپاره بودن و در میان بودن نهفته است. جهان میانه است، جهان میان است. جهان به عنوان میانه پهنه هم‌رسانش است. در روند هم‌رسانش چیزی را در میان می‌گذاریم. این میان همان جهان است. پاسداری از جهان، به عنوان میانی که در آن در میان می‌گذاریم، مداراست، زیرا حفظ میان، شدنی نیست، مگر با حفظ هر دو سو، با پاس داشتن هر دو سو. در چنین میانه‌ای به یگانگی قاعده مدارا و نیروی دآوری، که به آن در قالب انصاف بسودگی دادیم، می‌رسیم. عمومیت این قاعده اینک مشخص است.

مشخص بودن قاعده را در این دانستیم که بتواند استثنا را نیز دربرگیرد. استثنا نه نفی قاعده که تأیید آن در مشخص بودگی آن است. استثنایی را که قاعده مشخص مدارا دربرمی‌گیرد، بی‌مدارایی در برابر بی‌مدارایی است. این استثنا در صورتی به راستی گنجیده در قاعده است که هم پیشینه و هم پسینه بی‌مدارایی ناگزیر، مدارا باشد. پیشینه آن مدارا باشد، یعنی از مدارا برخاسته باشد، همه چاره‌های مدارا جویانه ممکن را جسته و به راستی دریافته باشد که چاره‌ای جز مدارا نکردن نیست. پسینه آن مدارا باشد، یعنی باید کوشش شود در نخستین فرصت ممکن راه مدارا پیش گرفته شود.

بجاست که آیدون اندکی حاشیه رویم تا نکته‌ای را باز بگشاییم که در بحث برسر خشونت بسیار مهم است. هنوز هیچ



همبستگی قرار داد. کسی را به طور مطلق بیرون آن قرار دادن، باور به این است که وی نمی تواند موضوع اخلاق و سربهای از پیوندی اخلاقی باشد. چنین حکم مطلقاً باید پیش بگذارد که وجود شخص اینسان تحریم شده فعلیت مطلق است و ذره ای امکان در آن وجود ندارد. چنین حکمی از آنجایی که نفی کننده آزادی انسانی است، ناراست است.

خطر تفسیر کژنمای خشونت در جایی نیز برقرار است که برای مدارا حدی در نظر می گیریم و می گوئیم از این پس باید با بی مدارایان خشونت پیشه با خشونت رفتار کرد. در چنین جایی خودمان را مفسر خشونتی می دانیم که آن را واکنشی ناگزیر جلوه می دهیم. قاعده مشخصی که در بالا درباره مدارا یافتیم استثنای حدگذاری را در صورتی می پذیرفت که حرکت از پیشینه ای مداراجو به سوی پسینه ای مداراجو باشد. بر پایه این قاعده باید گفت تفسیر اخلاقی خشونتی که آن را ناگزیر جلوه می دهیم، باید در پسینه مدارا آمیز، یعنی در آینده ای که با همبستگی مشخص می شود و هیچ کس را نباید پیشاپیش بیرون از دایره آن قرار داد، ترجیه پذیر باشد. از این رو هیچ گاه نباید وجدان آسوده ای داشت. مدارا را با همبستگی اخلاقی مشخص کردیم. این همبستگی اساسی تیگ سامانی همزیستی انسانی است. تیگ سامانی تنها با گسترش نیروی داوری ممکن است. هر فردی ممکن است مدعی برخورداری از نیروی داوری گسترده شود و خود را عادل و منصف بنماید. ممکن است حتی دست به خشونت زند و این کار را به خیر و صلاح جامعه و نیز خود قربانیان خشونت بداند. تجربه تاریخی انسان نشان می دهد که انصاف را تنها در مشارکت واقعی همه عضوهای جامعه می توان متحقق کرد. بر این مبنا

تیگ سامانی را تنها باید در نظامی که تضمین کننده آزادی همگانی باشد یافت. در آزادی است که نیروی داوری امکان گسترش می یابد. شاخص این گسترش یعنی شاخص وجود آزادی حق دگراندیشی و دگرباشی است.

اکنون می توانیم جمع ببندیم و قاعده ای را تقریر کنیم که نکته های تحلیل شده در بالا در آن منظور شده باشند: حدگذاری برای مدارا تنها آن هنگام انگیزه و پیامدی مداراجویانه دارد که بخواهد حق دگراندیشی و دگرباشی را برقرار کند، و به این منظور کارکرد جریانی را که فعلیت حق دگراندیشی و دگرباشی یا امکان تحقق آن را شاید برای دوره ای طولانی بازگشت ناپذیرانه به خطر می افکند، تحمل پذیر نمی داند. این قاعده منصفانه است، از ابتدا تلاش شده گذارنده و گزارشگر آن، نه یک نهاد (subject)، بلکه همبستگی گسترش یافته همه نهادها باشد. این قاعده میان نهادی (intersubjective) است. خود آن می تواند زیر قاعده خودش باشد. در توضیح این نکته می توانیم به محدودیت حق دگراندیشی و دگرباشی توجه کنیم: آیا این حق نامحدود است؟ نه، محدودیت آن خود حق دگراندیشی و دگرباشی است. رفع اختلاف در جهتی که راه امکان بروز و طرح اختلاف را بیند، به بدسامانی بیشتر می برد.

این کاری بود که از دست نظر برمی آمد و مسلماً نظریه های دیگری نیز می توان در این زمینه عرضه کرد. شاید چنین تحلیلی برای اینکه در عمل کجا باید اعلام کرد که دیگر مدارا ممکن نیست، مشکل گشا نباشد و حتی بر مشکل بیفزاید، و همان به که سودمندیش در ایجاد شک، مهار زدن به یقین عمل، دشوار نمودن راههای انتخاب و دعوت به دقت و وسواس اخلاقی جسته شود.